

Positive and Negative Persona in Siavash Story

Khodabakhsh Asadollahi *

Associate Professor of Persian Language and Literature, University of Mohaghegh Ardabili, Ardebil, Iran,
kh.asadollahy@gmail.com

Jafar Eshghi

Ph.D student of Persian language and literature, Mohaghegh Ardebili University, Ardebil, Iran,
jafareshghi@gmail.com

Abstract

In Carl Jung's theory, 'persona archetype' or mask is a guise that any person uses in connection with Expectations and social, cultural and traditional standards and replying within archetypal needs. In fact, persona is a role that society expects an individual to play and its aim originally is to influence others and to cover individual's real inner nature. Persona is individual's social character against his private character that he presents to the world unconsciously. In this descriptive-analytic article, we have studied persona archetype in dialogues and encounters of characters of the Siavash story in Shahnameh of Ferdowsi. It has been shown in this article that Siavash and Kavoos do not face the harmful mask in their talks or behaviors due to having godfather qualities. In the article we have presented that main character of the story, Siavash, hasn't any dialogue and encounter combined with persona, conversely, most dialogues and encounters by using persona archetype are from two malevolent characters of the story, Sudaveh and Karsiuse and all their persona are devilish and negative.

Keywords: Persona, Archetype, Shahnameh, Siavash Story, Dialogue

* Corresponding author

فصل‌نامه متن‌شناسی ادب فارسی (علمی- پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم
شماره سوم (پیاپی ۳۹)، پاییز ۱۳۹۷، صص ۳۵-۵۳
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۱۲/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۰۱

نقاب‌های سودمند و زیان‌بار در داستان سیاوش

خدابخش اسداللهی* - جعفر عشقی**

چکیده

کهن‌الگوی نقاب یا پرسونا در نظریه یونگ، صورتکی است که هر فرد در ارتباط با انتظارات و معیارهای اجتماعی، فرهنگی، سنتی و نیز برای پاسخ‌گویی به احتیاج‌های کهن‌الگویی درون خود، از آن بهره می‌گیرد. درواقع پرسونا نقشی است که اجتماع، انجام آن را از فرد انتظار دارد و به‌طورکلی هدف آن، تأثیرگذاری بر دیگران و پوشاندن طبیعت و ماهیت واقعی درونی شخص است. پرسونا در برابر شخصیت خصوصی فرد قرار دارد و درواقع شخصیت یا شخصیت‌های اجتماعی اوست که فرد به‌طور ناخودآگاه به جهان عرضه می‌کند. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است و در آن کهن‌الگوی پرسونا در گفت‌وگوها و رفتارهای شخصیت‌های داستان سیاوش در شاهنامه فردوسی بررسی می‌شود. در این مقاله نشان داده شده است که سیاوش و کاووس به سبب برخورداری از فره ایزدی، در گفت‌وگوها یا رفتارهای خود، نقاب زیان‌بار بر چهره نمی‌زنند. بیشترین گفت‌وگو و برخوردی که با استفاده از کهن‌الگوی پرسونا در داستان سیاوش آمده، برای دو چهره بدنهاد این داستان، یعنی سوداوه و کرسیوز است و همه پرسونا‌های آنان از نوع زیان‌بار است.

واژه‌های کلیدی

نقاب، کهن‌الگو، شاهنامه، داستان سیاوش، گفت‌وگو

۱- مقدمه

نقاب یا پرسونا (Persona) در زبان لاتین به معنای چهره ساختگی یا صورتکی است که شخصیت‌ها چهره حقیقی خود را با آن می‌پوشانند (ربیعان، ۱۳۸۱: ۲۷۹). این واژه امروزه در اصطلاح ادبی و روان‌شناسی یونگ، در دو معنی نزدیک

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران (نویسنده مسؤول) kh.asadollahy@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران jafreshghi@gmail.com

به هم به کار می‌رود؛ در آغاز درباره نمایش‌های تئاتر به کار می‌رفت و «در تئاتر کلاسیک رومی، نقابی بود که بازیگران بر اساس نقشی که بر عهده داشتند، به چهره می‌زدند» (ربر، ۱۳۹۰: ۶۶۹).

پرسونا در اصطلاح ادبی، مسئله‌ای کاملاً خودآگاه است و در آثار ادبی به صورت من روایی شعر یا داستان - که داستان و شعر از دیدگاه او بیان می‌شود - نمود می‌یابد. این من روایی در داستان به «راوی اول شخص» و در شعر به «من شعری» معروف است. گفتنی است که پرسونا بی‌تردید خود شاعر یا نویسنده - چنانکه در زندگی روزمره‌اش هست - نیست؛ بلکه شخصیتی است که شاعر یا نویسنده، آگاهانه می‌آفریند تا خواننده از زبان او به دنیای شعر و داستان وارد شود (ربیعان، ۱۳۸۱: ۲۷۹). پرسونا لازم نیست شخصیت داستانی باشد؛ بلکه به صورت «مؤلف ضمنی» می‌تواند معرفی شود (ولک، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۶۴). از این رو پرسونا ممکن است با راوی داستان یا شعر یکی نباشد؛ حتی اگر داستان و شعر با شیوه اول شخص مفرد نوشته شود (میرصادقی و میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۹۳). این راوی، شیء یا حیوانی غیرجاندار هم می‌تواند باشد (مدرسی، ۱۳۹۰: ۸۴)؛ برای نمونه فرنگیس در رمان چشم‌هایش، پرسونایی است که نویسنده با او مبارزات سیاسی را تأیید می‌کند و حکومت دیکتاتوری را می‌کوبد (میرصادقی و میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۹۳ و ۱۹۴). راوی بوف کور نیز که از اندیشه‌ها و عاطفه‌ها و زندگی خود می‌گوید (ربیعان، ۱۳۸۱: ۲۷۹)، پرسونایی است که صادق هدایت با آن، داستان را روایت می‌کند.

در محدوده شعر نیز از راوی شعر «صدای پای آب» (سپهری، ۱۳۷۵: ۲۶۷ به بعد)، سروده سهراب سپهری می‌توان نام برد که من شعری یا پرسونایی است که سپهری با آن از دیده‌ها و ادراک‌های خود سخن می‌گوید (ربیعان، ۱۳۸۱: ۲۷۹) یا زن راوی در شعر «از مویه‌های برقع‌پوش کابلی»، سروده سید علی صالحی که من روایی یا پرسونایی است که شاعر در قالب او باورهایش را آشکار می‌کند (صالحی، ۱۳۸۳: ۲۴۹-۲۵۱). فروغ فرخزاد نیز در شعر «کسی که مثل هیچ‌کس نیست»، نقاب دختری ساده‌لوح و خیال‌پرداز از جنوب را بر چهره می‌زند و از زبان او انتظاری شیرین را بیان می‌کند (مدرسی، ۱۳۹۰: ۸۴).

این نقاب‌ها با اصطلاح نقاب در روان‌شناسی یونگ تفاوتی اساسی دارد. همه این نمونه‌ها نقاب‌هایی هستند که شاعر یا نویسنده آنها را با هدفی ویژه به‌طور خودآگاه می‌آفریند؛ اما نقاب در روان‌شناسی یونگ، کهن‌الگویی است که از تجربه‌های نژادی سرچشمه می‌گیرد. هزاران سال است که نیاکان انسان‌ها به سبب‌هایی مانند رضایت‌بخشی و سودمندبودن برای اجرای نقش اجتماعی، نقاب بر چهره می‌زنند (پورافکاری، ۱۳۷۶: ۱۱۰۴)؛ به همین سبب یونگ بر این باور است که این تجربه در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها به یادگار مانده است (گورین، ۱۹۷۸: ۱۷۷) و اکنون به فرد آمادگی می‌دهد تا رفتاری را آشکار کند که به رفتار نیاکانش در موقعیت‌های مشابه شبیه است (شولتز، ۱۳۷۲، ج ۲: ۳۰۲). پرسونا رابطه‌ای نزدیک با من (Ego) در جایگاه هسته مرکزی بخش خودآگاه ذهن دارد؛ اما به‌هیچ‌وجه خودآگاهانه آفریده نمی‌شود (کاکس، ۱۳۷۸: ۱۶۷).

یونگ این اصطلاح را مترادف با نوعی ماسک می‌داند که انسان‌ها برای پنهان کردن ویژگی‌های واقعی‌شان استفاده می‌کنند (بیلسکر، ۱۳۸۴: ۵۹). پرسونا وسیله‌ای را در اختیار فرد می‌گذارد تا شخصیت کسی را تجسم بخشد که به‌طور قطعی خود او نیست. پرسونا نقاب یا نمای خارجی است که شخص در برابر نگاه عمومی به نمایش می‌گذارد؛ با این هدف که با شناساندن خود، تأثیری مطلوب بر جای گذارد و باعث شود جامعه او را فردی پذیرفتنی بشناسد؛ بنابراین آن را کهن‌الگوی هم‌نواپی (Conformity) نیز می‌توان نامید (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۶۳).

افراد در موقعیت‌های بسیاری، هویتشان را با کاربست یک نقش در زندگی یا برخورداری از یک شغل مشخص می‌کنند یا برخلاف اعتقاد و میل باطنی، هم‌رنگ جامعه می‌شوند و یا اینکه خود را در پس یک نقاب پنهان می‌کنند و با ظاهرسازی چهره دروغینی از خود به نمایش می‌گذارند؛ گزیده سخن اینکه پرسونا عبارت است از «عقد‌های کنشی که به سبب تلاش فرد برای سازگاری با عقیده‌های عمومی یا به سبب اینکه فرد را از درد سر می‌رهاند، به وجود می‌آید» (بیلسکر، ۱۳۸۴: ۵۹). پرسونا یک صورت ظاهری است که آن را واقعیتی دوبعدی نیز می‌توان نامید (همان: ۶۰). پس پرسونا در واقع، شخصیت اجتماعی یا نمایشی است و شخصیت واقعی و خصوصی هرکس در زیر آن قرار دارد (سیاسی، ۱۳۷۰: ۷۹)؛ حتی می‌توان گفت «پرسونا چیزی است که شخص واقعاً نیست و لیکن خود او و دیگران می‌پندارند هست» (فدایی، ۱۳۸۱: ۳۷).

هر شخص ممکن است بیش از یک نقاب داشته باشد. نقابی که او در منزل با افراد خانواده به صورت دارد، ممکن است با نقاب کارش متفاوت باشد و هنگامی که با دوستانش به بیرون می‌رود، شاید نقاب سومی بر چهره زند. در مجموع همه این نقاب‌ها، پرسونای او را تشکیل می‌دهند. او تنها خود را به گونه‌های مختلف با موقعیت‌های متفاوت سازگار می‌کند (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۶۵).

کهن‌الگوی پرسونا در مفهوم منظور یونگ به دو شکل در ادبیات نمود دارد. در شکل نخست، در نگاه و اندیشه خود شاعر یا نویسنده متجلی می‌شود. برای بررسی و کشف پرسونای شاعر یا نویسنده باید آگاهی کاملی از زندگی و احساس و اندیشه او داشت. در این نوع پرسونا، شاعر یا نویسنده برخلاف احساس و اندیشه اصلی خود در زندگی شخصی، نقاب و پرسونای فردی دیگر را بر چهره می‌زند و اندیشه‌هایی را بیان می‌کند که به کلی با اندیشه‌های او در جهان واقعی و زندگی شخصی متفاوت است؛ مانند شاعر یا نویسنده‌ای که هیچ اعتقادی به آزادی ندارد، اما در آثار خود برای رسیدن به هدفی ویژه، آزادی را می‌ستاید؛ در اینجا مخاطب با نوعی تناقض آشکار بین زندگی شخصی و زندگی ادبی او روبه‌رو می‌شود.

شکل دیگر و اصلی‌ترین نمود کهن‌الگوی پرسونا در ادبیات، در گفتار و رفتار شخصیت‌ها، به‌ویژه شخصیت‌های داستانی است. هریک از شخصیت‌ها در برخورد با موقعیت‌ها و افراد، گاه با پرسونا ظاهر می‌شوند و چهره اصلی خود را در پشت آن پنهان می‌کنند.

برای شناخت و کشف کهن‌الگوی پرسونا، بهره‌گیری از عنصر گفت‌وگو (Dialogue) بسیار اهمیت دارد؛ زیرا کم می‌توان بدون بررسی این عنصر، پرسونا را کشف کرد. «گفت‌وگو به مفهوم دادوستد احساس‌ها و اندیشه‌ها میان دو یا چند شخصیت است» (آذر، ۱۳۸۱: ۱۱۷۹). در اندیشه معاصر نیز «گفت‌وگو نشانه تبادل بین چندین ضمیر (Conscience) است که در جست‌وجوی ارتباط از طریق رابطه متقابل هستند» (کهنمویی‌پور و همکاران، ۱۳۸۱: ۲۲۴).

بررسی گفت‌وگوی شخصیت‌های داستانی برای کشف پرسونا‌های احتمالی افراد، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا پرسونا در برخورد و تقابل شخصیت‌ها در اجتماع به وجود می‌آید. میخائیل باختین معتقد است «اثر ادبی عرصه‌ای است که چند صدا یا چند نوع گفتمان در آن به تبادل گفت‌وشنودی می‌پردازند. هیچ‌کدام از این صداها یا سخن‌ها پدیده‌ای کلامی نیست؛ بلکه پدیده‌هایی اجتماعی هستند و از این‌رو محصول عوامل تعیین‌کننده متعدد، از جمله طبقه و گروه اجتماعی و جامعه زبانی هستند. سخن هر شخص، بیانگر یک فردیت خودبسنده و از پیش شکل‌گرفته نیست؛ بلکه شخصیت او در جریان گفت‌وگو پدید می‌آید» (آبرامز و هارپهام، ۱۳۸۷: ۹۸).

باتوجه به اینکه جهان ادبیات، تفاوت اساسی با جهان واقعی دارد، بررسی و کشف کهن‌الگوی پرسونا در این جهان غیرواقع، بسیار سخت‌تر و پیچیده‌تر از جهان واقعی است. در جهان واقعی، قرینه‌های گوناگونی به‌جز گفت‌وگو برای شناخت پرسونا وجود دارد؛ اما در جهان ادبیات، کشف پرسونای شخصیت‌ها یا با توضیح مستقیم شاعر و نویسنده است - که این بسیار کم رخ می‌دهد - و یا با گفت‌وگوهای شخصیت‌ها با همدیگر انجام می‌شود. به همین سبب بررسی گفت‌وگوها اساسی‌ترین دستمایه پژوهشگر برای شناخت و کشف پرسونا‌های شخصیت‌های داستانی است.

۲- داستان سیاوش

سیاوش، فرزند کاووس شاه است که از دختری تورانی به دنیا آمد. رستم او را در کودکی، آیین آزادگی و جنگ و شکار آموخت و چون برز و یال پهلوانان یافت، نامادری‌اش سوداوه بر او دل باخت و او را به خود فراخواند؛ اما سیاوش نپذیرفت و در نتیجه، سوداوه او را به خیانت متهم کرد. سیاوش با خشم کاووس روبه‌رو شد. او ناگزیر برای اثبات بی‌گناهی خود، از میان انبوهی آتش گذر کرد. او بی‌هیچ زبانی از میان آتش تفته‌گذشت تا راستی گفتارش را باور کنند. سیاوش پس از چندی، با سپاهی انبوه به جنگ افراسیاب رفت و با او صلح کرد. کاووس از این کار خشنود نبود و در نامه‌ای سیاوش را سرزنش کرد. سیاوش رنجیده شد و به توران رفت. افراسیاب و پیران، مقدم او را گرامی داشتند و دختران خود، فرنگیس و جریره را به او دادند. سیاوش سپس به ختن رفت و کنگ‌دز را بنا کرد و در آنجا مسکن گزید. سرانجام، ناموران توران، به‌ویژه کرسیوز، بر او رشک بردند و افراسیاب را به کشتن او برانگیختند. افراسیاب، فرمان قتل سیاوش را صادر کرد و خون شاهزاده معصوم را بر زمین ریخت (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۰۲-۳۶۴).

داستان سیاوش، یکی از زیباترین و تأثیرگذارترین داستان‌های حماسه ملی ایران است و به گفته برخی اندیشمندان، نسبت به همه داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه، بخش مرکزی به شمار می‌رود. می‌توان گفت سیاوش پنداشته‌ای کیهانی و محوری برای پیدایش همه اسطوره‌های شاهنامه است (مزدآپور، ۱۳۶۹: ۶۶). برپایه این نظریه، ساخت اصلی و بنیان اسطوره‌ای در داستان‌های شاهنامه، چیزی جز زادن و شهادت سیاوش و باززایی او در کالبد کیخسرو نیست (همان: ۷۳). بیشتر بن‌مایه‌ها و مفاهیم نهادین داستانی در سراسر شاهنامه مانند کین، ستم بر بی‌گناه، شهادت و قتل جوان، پاکی کین‌خواهی و تلاش مقدس گروهی برای آن، در واقع تکرار بن‌مایه‌ها و مفاهیم بنیادی داستان سیاوش است که در این داستان با تأکید بیشتر و در بخش‌های دیگر شاهنامه کم‌رنگ‌تر پدیدار می‌شود (همان: ۶۵).

بنابراین داستان سیاوش عصاره و بنیان شاهنامه است و پژوهش و بررسی این داستان بسیار اهمیت دارد. در واقع نتیجه هر پژوهشی بر روی این داستان را با رعایت احتیاط، به همه شاهنامه می‌توان تعمیم داد. باتوجه به این مسئله داستان سیاوش برای بررسی کهن‌الگوی پرسونا انتخاب شد.

۳- پرسونا در داستان سیاوش

در شعرهای غیرداستانی، چه در شعر نو و چه در شعر کهن، همه شعر با یک من شعری یا پرسونا روایت می‌شود؛ اما در آثاری مانند شاهنامه فردوسی که یک روایت داستانی است، نه یک پرسونا بلکه پرسونا‌های پرشماری به کار رفته است. شاعر در این گونه شعر، لحظه‌به‌لحظه چهره عوض می‌کند و حتی گاهی با پرسونای زن و گاهی با پرسونای مرد در شعر پدیدار می‌شود. فردوسی نیز در داستان سیاوش، پرسونا یا نقاب همه شخصیت‌هایی را به چهره می‌زند که از زبان آنان

سخن می‌گوید.

پرسونا در جایگاه کهن‌الگو، به دو شکل در داستان سیاوش درخور بررسی است. شکل نخست آن در بیت‌هایی است که روایت داستانی ندارند و فردوسی در آن بیت‌ها، حال و اندیشه و دیدگاه خود را بیان می‌کند؛ برای نمونه فردوسی در بیت‌های آغازین داستان سیاوش، اندیشه‌های خود درباره‌ی خرد و خردمندی را بیان کرده و در پایان داستان نیز از بی‌مهری جهان و لزوم دل‌نبستن به آن سخن گفته است (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۰۱ و ۳۷۶).

فردوسی در داستان سیاوش، هر جا حال و اندیشه‌ی خود را بیان می‌کند، هیچ پرسونایی ندارد و هیچ دوگانگی‌ای میان اندیشه‌های او در این داستان و اندیشه‌های شخصی او دیده نمی‌شود.

دومین شکل نمود کهن‌الگوی پرسونا در داستان سیاوش، در گفتار و رفتار شخصیت‌های داستان است. به‌طور کلی در آثاری که به صورت روایت داستانی هستند و در آنها شخصیت‌های گوناگونی نقش‌پردازی می‌کنند، اساسی‌ترین و اصلی‌ترین نمود کهن‌الگوی پرسونا در گفتار و رفتار شخصیت‌ها و برخورد آنان با یکدیگر دیده می‌شود. سیاوش، سوداوه، کاووس، رستم، افراسیاب، پیران، فرنگیس، کرسیوز، گروی‌زره، کیخسرو، شخصیت‌های اصلی هستند که در شکل‌گیری این داستان نقش دارند.

با بررسی گفت‌وگوها و رفتار این شخصیت‌ها در داستان سیاوش، پرسونا‌های این افراد آشکار می‌شود. از میان شخصیت‌های اصلی این داستان، بیشترین پرسونا برای سوداوه و کرسیوز است و دیگر شخصیت‌ها در گفتار و رفتارشان، جسته‌گریخته پرسونا دارند.

۳-۱ پرسونا در گفت‌وگوهای سوداوه

سوداوه، دختر شاه‌هاموران و همسر کاووس، به تعبیر اسطوره‌ای، خرد اهریمنی کاووس‌شاه است و وجود او سرآغاز بسیاری از رنج‌ها و شوربختی‌هایی است که کاووس به آنها دچار می‌شود (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۸۶)؛ اما در این مقاله، سوداوه و دیگر شخصیت‌ها نه از دید اسطوره‌ای بلکه از دید داستانی و در جایگاه یک شخصیت داستانی بررسی می‌شوند. در داستان سیاوش، ۲۰ گفت‌وگو از سوداوه بیان شده است که عبارت است از: ۱۲ گفت‌وگو با کاووس‌شاه (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۷، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹)؛ ۶ گفت‌وگو با سیاوش (همان: ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴)؛ ۱ گفت‌وگو با هیربد (همان: ۲۱۸) و ۱ گفت‌وگو با زن حامله‌ی جادوگر (همان: ۲۲۸). ۱۱ گفت‌وگو از این ۲۰ مورد، با پرسونا همراه است که به‌ترتیب بررسی می‌شود.

(۱) در آغاز داستان، برخورد سوداوه با کاووس‌شاه، همواره با پرسونای زنی وفادار و شوهردوست است که سیاوش را مانند فرزند خود می‌داند؛ بنابراین وقتی سیاوش، دعوت او را به شبستان شاه نمی‌پذیرد، سوداوه روز بعد با این پرسونا به پیش کاووس‌شاه می‌رود و از او و سیاوش تعریف و ستایش می‌کند:

بدو گفت کای شهریار سپاه	که چون تو ندیده است خورشید و ماه
نه اندر زمین، کس چو فرزند تو	جهان شاد بادا به پیوند تو!
فرستش به سوی شبستان خویش	بر خواهران و فغستان خویش
همه روی پوشیدگان را ز مهر	پر از خون دلست و پر از آب چهر
نمازش بریم و نثار آوریم	درخت پرستش به بار آوریم

(همان: ۲۱۲)

سوداوه چنان با پرسونای خود همانندسازی می‌کند که گویا کاووس شاه نیز باور می‌کند او مادری دلسوز برای سیاوش است و او را مانند فرزند خود دوست دارد.

بدو گفت شاه این سخن درخورست
 برو بر، تو را مهر صد مادر است
 سپهد سیاوخش را خواند و گفت
 که خون و پی و مهر نتوان نهفت
 پس پرده من تو را خواهر است
 که سوداوه چون مهربان مادر است
 (همان)

۲) پس از اینکه سیاوش برای نخستین بار به شبستان شاه می‌رود، کاووس از سوداوه درباره سیاوش می‌پرسد. سوداوه نیز همچنان با پرسونای زنی شوهردوست و دلسوز از کاووس تعریف می‌کند و چنین پاسخ می‌دهد:

بدو گفت سوداوه همتای شاه
 ندیده است بر گاه خورشید و ماه
 چو فرزند تو کیست اندر جهان؟
 چرا گفت باید سخن در نهان؟
 (همان: ۲۱۷)

کاووس، پرسونای سوداوه را باور می‌کند و چنین می‌اندیشد که این پرسونا من سوداوه و خودآگاه اوست؛ بنابراین به سیاوش می‌گوید:

که گفتار او مهربانی بود
 به جان تو بر پاسبانی بود
 (همان: ۲۱۸)

۳) سوداوه با پیام‌دادن به هیربد (پرده‌دار و کلیددار شبستان شاهی) سیاوش را به شبستان فرامی‌خواند و او می‌پذیرد. سوداوه در باطنش، خود را برای سیاوش در نظر گرفته است؛ اما با پرسونایی بر چهره، دختران شبستان را به سیاوش نشان می‌دهد تا او از میان آنها یکی را برگزیند.

بدو گفت بنگر بدین تخت و گاه
 هممه نارسیده بتان طراز
 پرستنده چندین به زرین کلاه
 که بسرشتشان ایزد از شرم و ناز
 کسی کهت خوش آید ازیشان بگوی
 نگه کن به بالا و دیدار اوی
 (همان: ۲۱۹)

سوداوه همچنان در همه برخوردهایش با کاووس شاه و سیاوش، این پرسونا را بر چهره دارد؛ اما وقتی با سیاوش در شبستان کاووس شاه خلوت می‌کند و کسی جز خود و سیاوش را نمی‌بیند، شخصیت واقعی‌اش را از زیر نقاب بیرون می‌آورد و من حقیقی خود را نمایان می‌کند. فردوسی در اینجا از واژه قصب زیبا استفاده کرده است؛ گویا با اندیشه پرسونا آشناست و می‌داند سوداوه تا این زمان، پرسونا بر چهره داشته است:

سیاوش به پاسخ چو نگشاد لب
 بدو گفت خورشید با ماه نو
 نباشد شگفت ار شود ماه خوار
 پری چهره برداشت از رخ قصب
 گر ایدونک بینند بر گاه نو
 تو خورشید داری خود اندر کنار...
 به سوگند پیمان کن اکنون یکی
 ز گفتار من سر مپیچ اندکی
 تو خوار شود زین جهان شهریار
 تو خواهی بدن زو مرا یادگار...
 بر آید نپیچم سر از دام تو
 ز من هرچه خواهی همه کام تو
 (همان: ۲۲۰ و ۲۲۱)

سوداوه در گفت‌وگوهای خود با کاووس، همواره از او به‌خوبی و ارجمندی یاد می‌کند و پرسونای زنی شوهردوست و وفادار بر چهره دارد؛ اما بیت پنجم که از زبان سوداوه بیان شده است، باطن پلید او را آشکار می‌کند. این بیت از دو جنبه بسیار مهم است؛ در این بیت از یک‌سو سوداوه پرسوناداشتن خود را در برابر کاووس شاه آشکار می‌کند و از سوی دیگر، این بیت نمودی از آنیموس منفی سوداوه است. در نظریه یونگ، «آنیموس زیان‌بار، تجسم تمامی بازتاب‌های سرد و ویرانگری است که بر وجود زن چیره می‌شود؛ به‌ویژه هنگامی که نتواند از بند احساسات خود بگریزد. بدین‌سان است که او به فکر میراث خانوادگی و مسئله‌هایی از این دست می‌افتد و حسابگری، کینه‌توزی و دسیسه‌بازی در وی رشد می‌کند و از نظر روانی به جایی می‌رسد که ممکن است حتی آرزوی مرگ دیگران را هم بکند. زنی با دیدن کرانه زیبای مدیترانه به شوهر خود گفت: «وقتی یکی از ما دو نفر مرد، من می‌آیم اینجا زندگی می‌کنم!» (فون‌فرانتس، ۱۳۷۷: ۲۸۷ و ۲۸۸). این گفته سوداوه نیز در تحلیل کهن‌الگویی به این معناست که او در ناخودآگاه، آرزوی مرگ کاووس را داشته است.

سوداوه در برخورد با کاووس شاه و سیاوش، همواره با پرسونا گفت‌وگو می‌کند و درون او کاملاً با برون زیبا و کلام مهرآمیز او تفاوت دارد؛ این موضوع در خودگویی یا حدیث نفس (Soliloquy) سیاوش در ابیات زیر کاملاً آشکار است:

سیاوش فروماند و پاسخ نداد	چنین آمدش بر دل پاک یاد
که گر بر دل پاک شیون کنم	به آید که از دشمنان زن کنم
شنیده‌ستم از نامور مهتران	همه داستان‌های هاماوران
که از پیش با شاه ایران چه کرد	ز گردان ایران برآورد گرد
پر از بند سوداوه گر دخت اوست	نخواهد هم این دوده را مغز و پوست

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۲۰)

۴) سیاوش به درخواست سوداوه پاسخ منفی می‌دهد. سوداوه جامه‌اش را پاره و صورت خود را با ناخن چاک‌چاک می‌کند. او با آمدن کاووس به شبستان، باز همان پرسونا را به چهره می‌زند و گریه‌کنان و موی‌کنان به جانب او می‌رود.

چنین گفت کآمد سیاوش به تخت	بیاراست جنگ و برآویخت سخت
که از تو است جان و دلم پر ز مهر	چه پرهیزی از من تو ای خوب‌چهره؟
که جز تو نخواهم کسی را ز بن	چنینت همی‌رانند باید سخن
بینداخت افسر ز مشکین سرم	چنین چاک زد جامه اندر برم

(همان: ۲۲۴ و ۲۲۵)

۵) کاووس شاه پس از صحنه‌آرایی سوداوه، شبستان را خلوت می‌کند و از آن دو می‌خواهد تا حقیقت ماجرا را بیان کنند. سیاوش حقیقت را می‌گوید؛ اما سوداوه همچنان با پرسونایی بر صورت می‌گوید:

چنین گفت سوداوه کین نیست راست	که او از بتان جز تن من نخواست...
مرا خواست کآرد به کاری به جنگ	دو دست اندر آورد چون سنگ تنگ
نکردمش فرمان همه موی من	بکند و خراشیده شد روی من
یکی کودکی دارم اندر نهان	ز پشت تو ای شهریار جهان
ز بس رنج، کشتش نزدیک بود	جهان پیش من تنگ و تاریک بود

(همان: ۲۲۶)

کاووس‌شاه، حقیقت را با بررسی درمی‌یابد و گناهکاری سوداوه برایش آشکار می‌شود.

۶) سوداوه که پیش کاووس‌شاه رسوا شده است، چاره‌گری می‌کند. او زنی باردار را زر بسیار می‌دهد تا جنینش را سقط کند؛ سپس خودش چنان وانمود می‌کند که جنینش سقط شده است. کاووس بر بالای سر او حاضر می‌شود. سوداوه همچنان با پرسونایی بر چهره سخن می‌گوید که من حقیقی او در پشت آن پنهان شده است.

بیارید سوداوه از دیده آب بدو گفت: روشن بین آفتاب
همی‌گفتمت کو چه کرد از بدی به گفتار او خیره ایمن شدی
(همان: ۲۲۹)

۷) کاووس به ماجرای سقط جنین بدگمان می‌شود. از ستاره‌شناسان یاری می‌طلبد و حقیقت ماجرا را درمی‌یابد؛ اما سوداوه همچنان با پرسونا با کاووس سخن می‌گوید.

همی‌گفت همداستانم ز شاه به زخم و به افگندن از تخت و گاه
ز فرزند کشتن بیچند دلم زمان‌تازمان، سر ز تن بگسلم
(همان: ۲۳۰)

۸) همه چیز برای کاووس آشکار می‌شود. زن جادوگر بچه‌سقط‌کرده را می‌یابد و او اعتراف می‌کند. سوداوه را به پیش کاووس می‌خوانند و ستاره‌شمر، اصل ماجرا را بازگو می‌کند؛ اما سوداوه از پرسونای خود دست برنمی‌دارد.

چنین پاسخ آورد سوداوه باز که نزدیک ایشان جز این است راز...
ز بیم سپهبد گو پیلتن بلرزد همی شیر بر انجمن...
جز آن کو بفرماید، اخترشناس چه گوید سخن، وز که جوید سپاس؟...
سخن گر گرتی چنین سرسری بدان گیتی افگندم این داوری
ز دیده فزون زان بیارید آب که بردارد از رود نیل آفتاب
(همان: ۲۳۱ و ۲۳۲)

سوداوه چنان با پرسونای خود همانندسازی کرده است که گفته‌هایش را کاووس باور می‌کند؛ به گونه‌ای که غمگین می‌شود و همراه با سودابه می‌گرید (همان: ۲۳۲).

۹) کاووس همه موبدان را جمع می‌کند تا برای یافتن گنهکار چاره کنند و آنها می‌گویند: «بر آتش یکی را بباید گذشت». کاووس به سوداوه می‌گوید که باید یکی از آن دو از آتش بگذرند. سوداوه با پرسونای زنی پاک‌دامن و حق‌به‌جانب می‌گوید:

چنین پاسخ آورد سوداوه پیش که من راست گویم به گفتار خویش...
سیاوخش را کرد باید درست که این بد نکرد و تباهی نجست
(همان: ۲۳۳)

۱۰) سیاوش به سلامتی از آتش می‌گذرد و کاووس در فکر تنبیه سوداوه است. سوداوه با پرسونایی حق‌به‌جانب به کاووس‌شاه می‌گوید:

بدو گفت اگر سر بیاید برید
مکافات این بد که بر من رسید
بفرمای و من دل نهادم برین
نخواهم که باشی دل از من به کین
سیاوش سخن راست گوید همی
دل شاه از آتش بشوید همی
همه جادوی زال کرد اندرین
نبود آتش تیز با من به کین
(همان: ۲۳۷ و ۲۳۸)

کاووس این‌بار از پرسونای سوداوه فریب نمی‌خورد.
بدو گفت: نیرنگ داری هنوز
نگردد همی پشت شوخیت کوز
(همان: ۲۳۸)

او دستور می‌دهد تا سوداوه را به دار آویزند.

(۱۱) کاووس شاه، سوداوه را به سبب پادرمیانی سیاوش می‌بخشد و پس از مدتی باز کاووس با سوداوه مهربان می‌شود. سوداوه نیز از فرصت استفاده می‌کند و حيله‌گری را آغاز می‌کند که در واقع مبنای پرسونای زیان‌بار است. در اینجا گفت‌وگویی از سوداوه نیامده است؛ بلکه پرسونا فقط بر مبنای نوع رفتار او درک می‌شود.

دگرباره با شهریار جهان
همی جادوی ساخت اندر نهان
بدان تا شود با سیاوخش بد
بدان سان که از گوهر او سزد
(همان: ۲۳۹)

از ۱۱ پرسونای سوداوه، ۱۰ مورد آن در رویارویی با کاووس شاه و یک مورد آن در رویارویی با سیاوش است.

۲-۳ پرسونا در گفت‌وگوهای کرسیوز

کرسیوز، برادر افراسیاب، در کینه‌ورزی و نیرنگ کم‌مانند بود. او یکی از اصلی‌ترین افرادی است که سیاوش را با مکر و نیرنگ نزد افراسیاب بد نشان داد و چنین وانمود کرد که سیاوش به فکر پادشاهی است. او سرانجام با توطئه‌چینی، اسباب قتل سیاوش را در توران فراهم آورد (یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۹۴ و ۶۹۵). دسیسه و توطئه کرسیوز با کمک گرفتنش از پرسونا عملی شد.

در داستان سیاوش، ۲۸ گفت‌وگو از کرسیوز نقل شده است که عبارت است از: ۱۱ گفت‌وگو با سیاوش (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۵۶، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۹)؛ ۱۰ گفت‌وگو با افراسیاب (همان: ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۲)؛ ۲ گفت‌وگو با پیک‌هایی که به نزد سیاوش می‌فرستد (همان: ۳۳۳، ۳۴۴)؛ ۲ گفت‌وگو با بزرگانی که همراه خود به سیاوخش‌گرد برده بود (همان: ۳۲۵، ۳۲۷)؛ ۲ مورد خودگویی یا حدیث نفس (همان: ۳۲۱، ۳۳۴)؛ ۱ گفت‌وگو با پیکی که به سوی افراسیاب می‌فرستد (همان: ۲۵۹). ۱۱ مورد از این ۲۸ گفت‌وگوی کرسیوز، همراه با پرسونا است که به ترتیب بررسی می‌شود.

(۱) افراسیاب، کرسیوز را برای بازدید از سیاوخش‌گرد به نزد سیاوش می‌فرستد. سیاوش، کرسیوز را همراهی می‌کند و همه جای سیاوخش‌گرد را به او نشان می‌دهد؛ اما کرسیوز، حسودی می‌کند و به فکر فرومی‌رود.

دل و مغز کرسیوز آمد به جوش
 به دل گفت سالی دگر بگذرد
 همش پادشاهی است و هم تاج و گاه
 نهان دل خویش پیدا نکرد
 دگرگونه تر شد به آیین و هوش
 سیاوش کسی را به کس نشمرد
 همش گنج و هم بوم و بر هم سپاه
 همی بود پیچان و رخساره زرد
 (همان: ۳۲۱ و ۳۲۲)

کرسیوز، با همه پیچان‌بودنش، پرسونایی بر چهره می‌زند و به سیاوش می‌گوید:

بدو گفت بر خوردی از رنج خویش
 همه‌ساله شادان زی از گنج خویش
 (همان: ۲۳۲۲)

۲) روز بعد، کرسیوز با سیاوش چوگان می‌بازد و سیاوش خود را به رخ کرسیوز می‌کشد. کرسیوز با خود می‌گوید بی‌تردید سیاوش را شکست خواهد داد؛ اما پرسونایی بر چهره می‌زند و به او چنین می‌گوید:

بدو گفت کرسیوز ای شهریار
 هنر بر گهر نیز کرده گذر
 به نوک سنان گر به تیر و کمان
 خردمند و از خسروان یادگار
 سزد گر به ترکان نمایی هنر
 زمین آورد تیرگی یک‌زمان
 (همان: ۳۲۲ و ۳۲۳)

۳) کرسیوز در چوگان به سیاوش می‌بازد. یاران کرسیوز نیز در زره برگرفتن در میدان و... به سیاوش می‌بازند. کرسیوز امیدوار است که در نبرد تن‌به‌تن بر سیاوش چیره شود و انتقام شکست‌های پیشین را بگیرد و او را خوار کند؛ بنابراین با پرسونای یک دوست خیرخواه و بی‌حسد به او می‌گوید:

بدو گفت کرسیوز ای شهریار
 بی‌تامن و تو به آوردگاه
 بگیری هر دو دوال کمر
 به ایران و توران تو را نیست یار
 بتازیم هر دو ز پیش سپاه
 به کردار جنگی دو پرخاشخـر...
 (همان: ۳۲۴)

اگر کرسیوز واقعاً به این گفته‌اش که «سیاوش در ایران و توران، هم‌آوردی ندارد» ایمان داشت، هرگز او را به نبرد تن‌به‌تن دعوت نمی‌کرد؛ بنابراین همان بیت نخست، بیان‌کننده پرسونای کرسیوز است.

۴) سیاوش موافق نبرد تن‌به‌تن با کرسیوز نیست و از او می‌خواهد دو نفر را برای نبرد بفرستد. کرسیوز، دمور و گروهی زره را برای نبرد می‌فرستد؛ اما هر دو در این هنرنمایی مغلوب سیاوش می‌شوند. کرسیوز آشفته‌خاطر می‌شود و نزد افراسیاب با پرسونای فردی خیرخواه و نگران تخت پادشاهی گفت‌وگو می‌کند:

بدو گفت کرسیوز ای شهریار
 فرستاده آمد ز کاووس شاه
 ز روم و ز چین نیزش آمد پیام
 برو انجمن شد فراوان سپاه
 سیاوش دگر دارد آیین و کار
 نهانی به نزدیک او چند راه
 همی یاد کاووس گیرد به جام
 بیچند بناگاه ازو جان شاه...
 (همان: ۳۲۸)

۵) افراسیاب، دروغ‌گویی و پرسونای کرسیوز را باور می‌کند و می‌گوید:

بدو گفت بر من تو را مهر خون بجنیبید و او بد تو را رهنمون
(همان: ۳۲۸)

و ادامه می‌دهد که من در حق سیاوش، خوبی کرده‌ام. اکنون چاره‌ای جز این برایم نمانده است که او را به پیش پدرش کاووس بفرستم؛ اما کرسیوز که داغ شکست از سیاوش را در سینه دارد، با پرسونایی بر چهره می‌گوید:

بدو گفت کرسیوز ای شهریار مگیر اینچنین کار پرمایه خوار
از ایدر گر او سوی ایران شود بر و بوم ما پاک ویران شود
هر آنکه که بیگانه شد خویش تو بدانست راز کم و بیش تو...
یکی دشمنی باشد اندوخته نمک را مپرکن تو بر سوخته
(همان: ۳۲۹ و ۳۳۰)

۶) در ادامه، افراسیاب به کرسیوز می‌گوید: سیاوش را به درگاه خود فرامی‌خوانم و او را بازجویی می‌کنم تا بینم چه در سر دارد. کرسیوز همچنان با پرسونای فردی دلسوز افراسیاب و نگران تخت پادشاهی می‌گوید:

چنین گفت کرسیوز کینه‌جوی که ای شاه بینادل راست‌گوی
سیاوش بدان آلت و فر و برز بدان ایزدی شاخ و آن تیغ و گرز
گر آید به درگاه تو با سپاه شود بر تو بر تیره خورشید و ماه...
(همان: ۳۳۱)

۷) افراسیاب پس از اینکه با حيله‌گری‌های کرسیوز برانگیخته می‌شود، او را به پیش سیاوش می‌فرستد تا او را همراه با فرنگیس به نزد خود فراخواند. کرسیوز به پیش سیاوش می‌رود و چون از قصد سیاوش برای رفتن به نزد افراسیاب آگاه می‌شود، به فکر فرومی‌رود و پس از آن می‌گرید. زمانی که سیاوش سبب گریه‌های کرسیوز را می‌پرسد، او با پرسونای فردی دوستدار سیاوش و طالب صلح و دوستی می‌گوید:

بدو گفت کرسیوز ای نامدار مرا این سخن نیست با شهریار...
ندانی تو خوی بدش بی‌گمان بمان تا بیاید بدی را زمان...
مرا زین سخن ویژه اندوه تست که بیداردل بادی و تندرست...
کنون خیره آهرمن دلگسل ورا از تو کرده است پر داغ دل
دلی دارد از تو پر از درد و کین ندانم چه خواهد جهان‌آفرین
تو دانی که من دوستدار توام به هر نیک و بد ویژه یار توام
(همان: ۳۳۵ و ۳۳۶)

۸) کرسیوز نقش خود را خوب بازی می‌کند و چهره‌آهریمنی خود را به‌خوبی در پشت پرسونا پنهان می‌کند. سیاوش نیز این پرسونا را من حقیقی کرسیوز می‌پندارد؛ به‌طوری‌که به او می‌گوید: نگرانی به دلت راه نده. اگر افراسیاب قصد آزار مرا داشت، مرا در میان انجمن سرافراز نمی‌کرد. اکنون با تو به درگاه او خواهیم آمد تا سوءتفاهم را برطرف کنم؛ اما کرسیوز که نگران آشکارشدن دسیسه خود است، باز با پرسونایی بر چهره به سیاوش می‌گوید:

بدو گفت کرسیوز ای مهربان
 نهانش ببین آشکارا کنون
 همی گفت و مژگان پر از آب زرد
 تو او را بدانسان که دیدی مدان...
 چنین دان و ایمن مشو زو به خون...
 پرافسون دل و لب پر از باد سرد
 (همان: ۳۳۶ و ۳۳۷)

همین بیت پایانی به‌تنهایی بیان‌کننده پرسونای کرسیوز است.

۹) سیاوش به کرسیوز می‌گوید: هرچه فکر می‌کنم، می‌بینم شایسته مجازات افراسیاب نیستم. اکنون با تو به پیش او می‌روم تا سبب ناراحتی‌اش را بدانم. کرسیوز برای آشکارنشدن دروغ‌هایش نمی‌خواهد سیاوش با افراسیاب رودررو شود و با همان پرسونای آشنای همیشگی به سیاوش می‌گوید:

بدو گفت کرسیوز ای نامجوی
 تو را من همانا بسم پایمرد
 یکی پاسخ نامه باید نشت
 ز کین گر بینم سر او تهی
 سواری فرستم به نزدیک تو
 وگر بینم اندر سرش هیچ تاب
 تو را آمدن نزد او نیست روی...
 بر آتش یکی برزنم باد سرد
 پدیدار کردن همه خوب و زشت
 درخشان شود روزگار بهی
 درخشان کنم رای تاریک تو...
 هیونی فرستم هم اندر شتاب
 (همان: ۳۳۸ و ۳۳۹)

سیاوش پرسونای کرسیوز را باور کرده است؛ بنابراین حرف‌های او را راست می‌پندارد.

۱۰) کرسیوز نامه را از سیاوش می‌گیرد و به تاخت و بدون اینکه شب و روز استراحت کند، به پیش افراسیاب برمی‌گردد. افراسیاب سبب شتابان آمدن او را جویا می‌شود که کرسیوز با همان پرسونایی که همیشه پیش افراسیاب نمایان می‌کند، می‌گوید:

ورا گفت چون تیره شد روی کار
 سیاوش نکرد ایچ در کس نگاه
 سخن نیز نشنید و نامه نخواند
 از ایران بدو نامه پیوسته بود
 سپاهی ز روم و سپاهی ز چین
 تو بر کار او گر درنگ آوری
 اگر دیر گیری تو جنگ آورد
 نشاید شمردن به بد روزگار
 پذیره نیامد مرا خود به راه
 مرا پیش تختش به پایین نشاند
 به ما بر در شهر او بسته بود
 همی هر زمان برخورد زمین
 مگر باد از آن پس به چنگ آوری
 دو کشور به مردی به چنگ آورد
 (همان: ۳۴۰ و ۳۴۱)

۱۱) پیکی از کرسیوز با این خبر به پیش سیاوش می‌آید:

ز نزدیک کرسیوز آمد نوند
 نیامد ز گفتار من هیچ سود
 نگر تا چه باید کنون ساختن
 که بر چاره جان میان را بیند
 از آتش ندیدم جز از تیره‌دود
 سپه را کجا باید انداختن
 (همان: ۳۴۴)

سیاوش پرسونای نهفته در این خبر را باور می‌کند:

سیاوش ندانست بازار او می راست دانست گفتار او

(همان: ۳۴۴)

کرسبوز تا این قسمت همین‌گونه در رویارویی با سیاوش، پرسونای یک دوست دل‌سوز و خیرخواه را بر چهره زده است؛ اما سرانجام چهره واقعی خود را از پشت نقاب بیرون می‌آورد. افراسیاب به سوی سیاوش‌گرد لشکرکشی می‌کند و سیاوش نیز با دسیسه کرسبوز، لشکری در مقابل افراسیاب می‌آراید. سیاوش سبب کینه‌ورزی و لشکرکشی افراسیاب را می‌پرسد. در اینجا کرسبوز عامل این همه کشمکش و دشمنی و لشکرآرایی سیاوش و افراسیاب علیه یکدیگر، پرسونای خود را به کناری می‌زند و این‌گونه من حقیقی خود را به سیاوش نشان می‌دهد:

چنین گفت کرسبوز کم‌خرد کزین‌سان سخن خود کی اندر خورد

گر ای‌در چنین بی‌گناه آمدی چرا با زره نزد شاه آمدی؟

پذیره‌شدن زین نشان راه نیست کمان و سپر، هدیه شاه نیست

(همان: ۳۴۹)

با دقت در این ۱۱ پرسونای کرسبوز، می‌توان دریافت که ۷ مورد آن در رویارویی با سیاوش و ۴ مورد آن در رویارویی با افراسیاب بوده است. این پرسوناها در واقع، نقش‌هایی هستند که کرسبوز بازی می‌کند. او نزد سیاوش، یک نقش بازی می‌کند و نزد افراسیاب، نقشی دیگر. چهره‌ای که او به سیاوش نشان می‌دهد، چهره‌ای متفاوت از چهره و نقابی است که به افراسیاب نشان می‌دهد. هر دوی این چهره‌ها به هم شبیه است؛ نزد سیاوش، چهره‌ای دوستدار سیاوش به او نشان می‌دهد و نزد افراسیاب، چهره‌ای دوستدار افراسیاب؛ اما او دوستدار سیاوش نیست. کین‌خواهی و جنگ‌های ایرانیان با تورانیان در طول سالیان دراز و فرجام کار افراسیاب، نشان‌دهنده این است که کرسبوز، دوستدار افراسیاب هم نیست؛ او بزرگ‌ترین ضربه را به افراسیاب و کشورش وارد کرده است. کرسبوز فقط دوستدار خود است و هر کاری می‌کند و هر نقشی بازی می‌کند تا به اهداف پلید خود دست یابد.

۳-۳ پرسونا در گفت‌وگوها و رفتارهای سیاوش

در این داستان بیشترین گفت‌وگو از سیاوش (شخصیت اصلی) به ثبت رسیده است؛ اما از میان این گفت‌وگوها، حتی یک‌بار هم با پرسونای زیان‌بار حرف نمی‌زند و حتی گاهی پرسونای سودمند او دیده می‌شود که یک نمونه آن در گفت‌وگوی او با سوداوه آشکار است و نمونه دیگر در شیوه رفتارش با تورانیان نمود دارد.

پس از اینکه سوداوه از علاقه‌اش با سیاوش سخن می‌گوید، او با خود فکر می‌کند که اگر جواب سردی به سوداوه دهد، خشمگین خواهد شد؛ جادویی به کار می‌گیرد و کاووس‌شاه را نیز با خود همراه می‌کند. پس بهتر است با آوای نرم با او صحبت کنم.

همان به که با او به آوای نرم
سیاوخش از آن پس به سوداوه گفت
نمانی مگر نیمه ماه را
کنون دخترت بس که باشد مرا
سرخ گویم و دارمش چرم و گرم
که اندر جهان خود تو را نیست جفت
نشایی کسی را جز از شاه را
نپاید جز او کس که باشد مرا...
من ایدون گمانم که تو مادری
(همان: ۲۲۱ و ۲۲۲)

اندیشه سیاوش، اندیشه‌ای سپند و اهورایی است و در این گفت‌وگو، با بهره‌گیری از پرسونای سودمند، هم از برخورد خشمگین با سوداوه پرهیز می‌کند و هم به سوداوه می‌فهماند که او به جز کاووس شاه، براننده فرد دیگری نیست و در جایگاه مادر سیاوش است. سیاوش می‌خواهد با سوداوه با «آوای نرم» سخن گوید و او را «چرم و گرم بدارد»؛ اگر در این سخنان حتی یک سخن مصلحت‌آمیز، مبنی بر علاقه‌اش به سوداوه وجود داشت، چنین برداشت می‌شد که این گفته‌های او همراه با پرسونای زیان‌بار بوده است؛ اما این گونه نیست.

نمونه دیگر، شیوه رفتاری سیاوش با تورانیان و رفتن او در جایگاه یک شاهزاده ایرانی به توران زمین و سازش با افراسیاب، دشمن دیرینه ایران، است؛ گفتنی است برپایه باورهای شاهنامه، شاهان و شاهزادگان ایرانی هیچ‌گونه سازشی با غیرایرانیان، به ویژه تورانیان ندارند؛ بنابراین برپایه نظریه یونگ، رفتار متفاوت سیاوش و شخصیت اجتماعی او، برای عمل به نقش اجتماعی است. به این ترتیب سازش و آشتی سیاوش با افراسیاب و زندگی در قلمرو توران در جایگاه داماد افراسیاب نشان‌دهنده پرسونای سودمند سیاوش است که با شخصیت واقعی او (شاهزاده ایرانی) در تضاد است.

۴-۴ پرسونا در گفت‌وگوهای کاووس

در داستان سیاوش، تنها یک برخورد همراه با پرسونا از کاووس آمده است؛ پس از ماجراهای بسیار و گذر سیاوش از آتش، کاووس شاه اطمینان می‌یابد که سوداوه گنهکار است و با آنکه به کشتن او راضی نیست، دستور می‌دهد او را به دار آویزند. دستور دارزدن سوداوه با توجه به بیت‌های دوم و پنجم، کاملاً آشکار است که همراه با پرسونا بوده و کاووس آن دستور را با من خویش نداده است.

چو سوداوه را روی برگاشتند
دل شاه کاووس پردرد شد
سیاوش چنین گفت با شهریار
به من بخش سوداوه را زین گناه
شبهستان همه بانگ برداشتند
نهان داشت، رنگ رخس زرد شد
که دل را بدین کار، غمگین مدار
پذیرد مگر پند و آیین و راه...
بدان تا ببخشد گذشته‌گناه
از آن پس که خون ریختن دیدمش
سپاسم را گفت بخشیدمش
(همان: ۲۳۸)

۴-۵ پرسونا در گفت‌وگوهای افراسیاب

سیاوش نامه‌ای به افراسیاب می‌فرستد؛ البته همراه با صد گروگانی که افراسیاب برای اثبات حسن نیت خود به ایرانیان داده بود. سیاوش در نامه می‌گوید کاووس شاه از صلح من با تو رنجیده خاطر شده است و خیال جنگ دارد و می‌خواهد صد گروگان را به دار آویزد. افراسیاب نیز نامه‌ای به سیاوش می‌نویسد و او را به نزد خود می‌خواند تا او را

مانند فرزند خود بپرورد؛ اما به نظر نمی‌رسد که فردی غریبه، فرزند دشمنش را - اگرچه از در دوستی و آشتی درآمده باشد - مانند فرزند خود بدارد. به همین سبب این گفته‌های افراسیاب در نامه، همراه با پرسونا است:

چنان تیز شد با تو اندر نهان	...غمی شد دلم ز آنک شاه جهان
چه جوید خردمند بیدار بخت؟	ولیکن ز گیتی جز از تاج و تخت
اگر شهریاری و گز خواسته است	تو را این‌همه ایدر آراسته است
مرا خود به مهر تو باشد نیاز	همه شهر توران بر نددت نماز
پدر پیش فرزند بسته کمر...	تو فرزند باشی و من چون پدر
به گیتی تو مانی ز من یادگار	بدارم ت بی‌رنج فرزندوار

(همان: ۲۷۸)

۳-۶ پرسونا در گفت‌وگوهای پیران ویسه

پیران، سپهسالار افراسیاب و یکی از پسران ویسه است. در داستان سیاوش، تنها یک گفت‌وگو همراه با پرسونا از پیران ویسه دیده می‌شود. افراسیاب شب‌هنگام، پیران ویسه را به پیش خود می‌خواند و از نگرانی‌اش درباره‌ی زنده‌بودن کیخسرو، فرزند سیاوش، با او سخن می‌گوید. پیران که نمی‌خواهد آسیبی به کیخسرو برسد، با پرسونایی بر چهره می‌گوید:

تو را خود نباید کس آموزگار	بدو گفت پیران که ای شهریار
ز کار گذشته چه دارد نشان؟	یکی کودکی خرد چون بیهشان
چه گفت آن خردمند گوهر فروش	تو این خود میندیش و بد را مکوش
اگر زاده را مهر بر مادر است	که پروردگار از پدر برتر است

(همان: ۳۷۱ و ۳۷۲)

۴- پرسونای آشکار و پرسونای پنهان

کشف و بررسی پرسونای شخصیت‌های گوناگون یک متن روایی در برخوردها و گفت‌وگوها، به‌طور آشکار ممکن نیست؛ برای نمونه سوداوه در برخورد با دخترانش به گونه‌ای عمل می‌کند و در برخورد با سیاوش به گونه‌ای دیگر. برخورد او با هریک از خدمه‌ی شبستان کاووس نیز به شیوه‌ی دیگری است. به عبارتی دیگر، او در هریک از این برخوردها از پرسونایی ویژه استفاده می‌کند. وقتی سوداوه، هیربد را فرامی‌خواند و از او می‌خواهد پیامش را به گوش سیاوش برساند، برخورد و گفت‌وگوش با هیربد، بی‌تردید با پرسوناست؛ اما قرینه‌ای در متن شاهنامه وجود ندارد تا خواننده این پرسونا را دریابد.

کنز ایدر برو با سیاوش بگوی	چنین گفت با هیربد، ماه‌روی
نمایی مرا سروبالای خویش	که باید که رنجه کنی پای خویش

(همان: ۲۱۸ و ۲۱۹)

این دو بیت، فقط در بردارنده‌ی پیام سوداوه است و بیانگر نوع رفتار و گفتار او با هیربد نیست؛ بنابراین پرسونا در نمونه‌هایی مانند این، پنهان است و نمونه‌های اینچنینی را «پرسونای پنهان» می‌نامیم؛ یعنی پرسونایی که وجود دارد؛ اما به سبب آنکه راوی آن را به‌طور کامل توضیح نداده است، چگونگی آن را از متن نمی‌توان دریافت؛ اگر همین گفت‌وگو در یک فیلم اتفاق می‌افتاد، پرسونا از نوع حرکات و حالات شخصیت دریافتنی بود.

به این ترتیب در متن‌های ادبی، پرسونای شخصیت‌ها از سه راه دریافت می‌شود: (۱) گفتار و رفتار شخصیت؛ (۲) توضیح مستقیم شاعر یا نویسنده‌ای که آن شخصیت را توصیف می‌کند؛ (۳) لحن (Tone) شخصیت در زبان گفتاری که «از طریق زبانی با آرایش هنرمندانه (طنزآمیز، فکورانه، مزورانه، سودایی، مطابیت‌آمیز و...) القا می‌شود و بر رفتار یا احساس شخصیت یا پرسونا اشاره می‌کند» (مدرسی، ۱۳۹۰: ۴۰۷)؛ به گونه‌ای که نویسندگان می‌کوشند فردیت شخصیت‌های خود را با ویژگی‌های لحن صحبت‌های آنان و شیوه تفکرشان نشان دهند (همان: ۴۰۸)؛ اما وقتی هیچ‌یک از این سه راه بالا وجود نداشته باشد، پرسونا را نمی‌توان تشخیص داد. بنابراین با توجه به نظریه یونگ که معتقد است همه افراد در رویارویی با افراد مختلف، از پرسونا‌های مختلف استفاده می‌کنند، می‌توان گفت برخورد و گفتار سوداوه با هیربد - و به‌طور کلی بسیاری از برخوردهای دوه‌دو در متن‌های روایی - دربردارنده پرسوناست و شخصیت‌ها با زدن پرسونا بر چهره، با طرف مقابل سخن می‌گویند. به پرسونا‌های آشکار و تشخیص‌دانی در متن، پرسونای آشکار و به پرسونا‌های نیامده در متن که با گمان می‌توان به آنها پی برد، پرسونای پنهان یا نهفته گفته می‌شود.

به جز آنچه در این مقاله برای نمود پرسونا مطرح شد، گفت‌وگوها و برخوردهای دیگر قهرمانان در داستان سیاوش، پرسونای آشکاری ندارند. از متن گفت‌وگوهای دوه‌دوی شخصیت‌های این داستان، هیچ نشانه‌ای از پرسونای آشکار دیده نمی‌شود و تنها همان پرسونای پنهان را می‌توان ردیابی کرد؛ برای مثال وقتی سیاوش می‌خواهد ایران‌زمین را ترک کند، زنگه شاوران به او می‌گوید:

چنین گفت زنگه که ما بنده‌ایم به مهر سپهد دل آکنده‌ایم
فدای تو بادا تن و جان ما چنین باد تا مرگ، پیمان ما
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۷۳)

این گفته، پرسونای آشکار ندارد. زنگه صادقانه با سیاوش گفت‌وگو می‌کند؛ اما آشکار است که هرکس در گفت‌وگو با سرور خود، پرسونا بر چهره می‌زند. رفتار و گفتار زنگه با نزدیکان خود به گونه‌ای است و در برخورد با سیاوش به گونه‌ای دیگر؛ یعنی از پرسونایی بر چهره استفاده می‌کند. رفتار و گفتار دیگر قهرمانان زیردست سیاوش نیز به همین گونه است. همین افراد هنگام رویارویی با افراد زیردست خود با پرسونایی دیگر گفت‌وگو می‌کنند؛ اما این پرسوناها در متن روایی شاهنامه آشکار نیست؛ پرسونا‌هایی مشخص است که از آن با نام پرسونای پنهان یاد می‌شود.

۵- پرسونای سودمند، پرسونای زیان‌بار

یونگ همانند سایر کهن‌الگوها برای پرسونا، هم نقش سودمند و هم نقش زیان‌بار در نظر می‌گیرد. او معتقد است انسان‌ها برای سازگاری با نقش‌های خود و بهتر عمل کردن به آنها، پرسونا بر چهره می‌زنند و با آن نقش خود را اجرا می‌کنند. این، نقش سودمند پرسوناست. درحقیقت پرسونایی که افراد در پذیرش نقش‌های اجتماعی بر چهره می‌زنند، نقش سودمند پرسوناست؛ زیرا جامعه از مردم انتظار دارد که در زندگی نقشی اجرا کنند. در دید یونگ، این پرسونا خطری برای فرد ندارد؛ زیرا او را با اجتماع سازگار می‌کند؛ اما اگر پرسونا به اندازه‌ای پیش رود که جایگزین شخصیت اصلی انسان شود؛ به گونه‌ای که شخصیت اصلی در این میان گم شود و فرد، تنها به اجرای نقش خود فکر کند، شخصیت و جامعه از این پرسونا یا نقاب بزرگ آسیب می‌بیند. یکی از خطرهای پرسونا که یونگ آدمی را از آن بازمی‌دارد، یکسو و یکی شدن با آن است؛ زیرا یکسوشدن با پرسونا، فردیت انسان را ساختگی می‌کند و اطرافیان را به

این باور می‌اندازد که فرد پرسونادار برای خود فردی شده است؛ فردیتی که حقیقتی ندارد؛ بلکه فقط نقابی است که شخص بر چهره می‌زند تا نقش اجتماعی ویژه خود را اجرا کند. این یکسوشدن با پرسونا، به شکل تندخویی، بدخلقی، عاطفه‌های مهارنشده، ترس‌ها، شرارت‌ها و اندیشه‌های وسواسی در رفتار انسان‌ها آشکار می‌شود (مورنو، ۱۳۸۰: ۶۷).

این دو گونه پرسونا، پرسونای سودمند و پرسونای زیان‌بار نامیده می‌شود. پرسونایی که افراد برای سازگاری با اجتماع و اجرای نقش خود در اجتماع بر چهره می‌زنند، پرسونای سودمند (اهورایی) است؛ اما آنگاه که پرسونا با تندخویی و شرارت و عاطفه‌های مهارنشده همراه باشد، زیان‌بار (اهریمنی) خواهد بود؛ بنابراین پرسونای شخصیت‌های داستان سیاوش را از این دید می‌توان سنجید. برپایه این نظریه، پرسونا‌های پنهان این داستان که شخصیت‌ها برای سازگاری با نقش خود و بهتر عمل کردن به آن بر چهره می‌زنند، پرسونا‌هایی سودمند است. همچنین تنها پرسونای آشکار کاووس در این داستان، از نوع سودمند است؛ زیرا برای اجرای نقش اجتماعی او در جایگاه پادشاه ایران زمین به کار رفته است. پرسونای پیران و یسه در رویارویی با افراسیاب نیز پرسونای سودمند است؛ اما پرسونا‌های سوداوه و کرسیوز، همگی زیان‌بارند.

سیاوش (شخصیت اصلی) که در این داستان بیشترین گفت‌وگو از او به ثبت رسیده است، هیچ پرسونای آشکاری ندارد و همه تصمیم‌ها و برخوردهایش کاملاً سازگار با من (Ego) خودآگاه است. برپایه الگوی پیش‌گفته، پرسونا‌های پنهان او در برخوردهایش با افراسیاب، سایر تورانیان و... نیز همگی سودمند است.

می‌توان گفت نبودن پرسونای زیان‌بار برای برخی از شخصیت‌های شاهنامه در ارتباط با فره ایزدی است. کاووس^۱ و سیاوش با توجه به داشتن فر کیانی (اوستا، زامیادیش، بندهای ۷۰-۷۱؛ یاحقی ۱۳۸۶: ۴۹۶ و ۴۹۷) که به انسان‌های کامل، خودساخته و فردیت‌یافته می‌پیوندد، هیچ گونه پرسونای زیان‌باری ندارند.

برخی صاحب‌نظران، داستان سیاوش را نسبت به همه داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه، بخش مرکزی می‌دانند و سیاوش را محور پیدایش همه اسطوره‌های شاهنامه معرفی می‌کنند؛ بنابراین نتیجه این پژوهش را با رعایت احتیاط به همه شاهنامه می‌توان تعمیم داد و بر آن بود که (۱) با توجه به شخصیت فردوسی، او در همه شاهنامه، در بیت‌هایی که حال و اندیشه خود را بیان می‌کند، هیچ پرسونایی ندارد و میان اندیشه‌های او در شاهنامه و اندیشه‌های شخصی او هیچ دوگانگی‌ای دیده نمی‌شود. با بررسی پرسونا در نوشته‌ها و سروده‌های نویسندگان و شاعران دیگر ایرانی و مقایسه آن با گفته‌های شخصی فردوسی در شاهنامه می‌توان دریافت که شخصیتی بی‌نقاب مانند فردوسی در سراسر تاریخ ادبی ایران بسیار کم‌مانند است؛ (۲) در همه شاهنامه، شخصیت‌هایی که فره ایزدی دارند، پرسونای زیان‌بار ندارند؛ زیرا این افراد، انسان‌هایی فردیت‌یافته، خودساخته و کامل هستند.

۶- نتیجه‌گیری

پرسونا دو مفهوم کلی در ادبیات و روان‌شناسی دارد. در اصطلاح ادبی، منظور از پرسونا، شگردی هنری است که آن را هنرمند به‌طور خودآگاه می‌آفریند. بیان گفت‌وگوی شخصیت‌ها از زبان شاعر در متن‌هایی مانند شاهنامه با روایت داستانی، مانند پرسونا‌های پرشماری است که شاعر برای شکل‌گیری و روایت داستان، به‌شایستگی از آن بهره می‌گیرد؛ اما در روان‌شناسی یونگ، پرسونا کنشی روانی است که به‌طور ناخودآگاه آفریده می‌شود تا فرد ضمن تأثیرگذاری بر دیگران، ماهیت واقعی خود یا همان من خودآگاه خود را پنهان کند و چهره‌ای پذیرفتنی به اطرافیان نشان دهد. این

کهن‌الگو، وقتی آشکارا در گفتار و رفتار شخصیت‌های یک متن ادبی نمود می‌یابد، پرسونای آشکار نامیده می‌شود. پرسونای پنهان نیز هنگامی است که در برخورد میان دو شخصیت به بودن این کهن‌الگو آگاهی کامل وجود دارد، اما هیچ قرینه آشکاری مبنی بر وجود پرسونا وجود نداشته باشد. پرسونا وقتی سودمند است که به‌طور طبیعی برای اجرای نقش اجتماعی به کار گرفته می‌شود؛ اما اگر با بدکرداری و نیرنگ و تندخویی و عاطفه‌های مهارنشده همراه شود، زیان‌بار خواهد بود.

با بررسی این کهن‌الگو در داستان سیاوش می‌توان دریافت فردوسی، نه‌تنها در این داستان بلکه در سراسر شاهنامه، در بیت‌هایی که حال و اندیشه‌های خود را بیان می‌کند، هیچ پرسونایی ندارد. در برخوردها و گفتارهای شخصیت‌های داستان سیاوش نیز، پرسونای پنهان بیشترین پرسونای ثبت‌شده است که از پرسونا‌های سودمند به شمار می‌رود؛ زیرا برای انجام نقش‌های اجتماعی آشکار می‌شود. ۲۶ گفت‌وگو و رفتار برخاسته از کهن‌الگوی پرسونا به‌طور آشکار در این داستان روایت شده است که ۱۱ مورد آن به سوداوه و ۱۱ مورد دیگر آن به کرسیوز مربوط می‌شود؛ همه این ۲۲ موقعیت پرسونایی زیان‌بارند؛ زیرا با تندخویی و بدکرداری همراه شده‌اند. چهار پرسونای آشکار دیگر نیز برای کاووس، سیاوش، افراسیاب و پیران ویسه است که پرسونای افراسیاب از نوع زیان‌بار و پرسونا‌های کاووس، سیاوش و پیران ویسه از نوع سودمند است؛ بنابراین سیاوش و کاووس به سبب برخورداری از فره ایزدی، پرسونای زیان‌بار ندارند؛ در واقع به‌طور کلی می‌توان گفت در همه شاهنامه، شخصیت‌هایی با فره ایزدی، در شمار پرسونای زیان‌بار قرار نمی‌گیرند.

پی‌نوشت

۱. کاووس شاه اگرچه در بعضی روایت‌های پهلوی و ادبیات فارسی، به‌ویژه شاهنامه فردوسی، شاهی خودکامه، بی‌تدبیر و بی‌خرد توصیف شده است، در مرحله هند و ایرانی، یک پهلوان - روحانی و در عصر اوستایی و پهلوی، یک شاه - روحانی ستوده و پرهیزکار به شمار می‌آمده است (بهار، ۱۳۷۳: ۸۸) که فروهرش ستوده شده (اوستا، فروردین‌یشت: بند ۱۳۲)، ورجاوند است (همان، آبان‌یشت: بند ۴۵)، فرکیانی دارد (همان، زامیادیش: بندهای ۷۰ و ۷۱) و به اندازه‌ای تواناست که زردشت، آرزومند چنین توانی برای گشتاسپ است (میرفخرایی، ۱۳۶۹: ۱۹۹). دگرگونی چهره کاووس از شاهی خردمند به شاهی بی‌خرد در درازای تاریخ، علت‌های گوناگونی داشته است که در این مقاله نمی‌گنجد.

منابع

- ۱- آبرامز، مایر هوارد؛ هارپهام، جفری گلت (۱۳۸۷). فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمه سعید سبزیان مرادآبادی، تهران: رهنما.
- ۲- آذر، شکوفه (۱۳۸۱). «گفت‌وگو»، دانشنامه ادب فارسی، جلد ۲، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۱۷۹-۱۱۸۰.
- ۳- اوستا (۱۳۸۲). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران: مروارید، چاپ هفتم.
- ۴- بهار، مهرداد (۱۳۷۳). جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: فکر روز، چاپ دوم.
- ۵- بیلسکر، ریچارد (۱۳۸۴). یونگ، ترجمه حسین پاینده، تهران: طرح نو.
- ۶- پورافکاری، نصرت‌الله (۱۳۷۶). فرهنگ جامع روان‌شناسی - روان‌پزشکی (انگلیسی - فارسی)، ۲ جلد، تهران: فرهنگ

معاصر، چاپ دوم.

- ۷- ربر، آرتور اس (۱۳۹۰). *فرهنگ روان‌شناسی (توصیفی)*، ترجمه یوسف کریمی [و دیگران]، تهران: رشد.
- ۸- ربیعیان، محمدرضا (۱۳۸۱). «پرسونا»، *دانشنامه ادب فارسی*، ج ۲، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۲۷۹.
- ۹- سپهری، سهراب (۱۳۷۵). *هشت کتاب*، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ پانزدهم.
- ۱۰- سیاسی، علی‌اکبر (۱۳۷۰). *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۱- شولتز، دوان پی؛ شولتز، سیدنی الن (۱۳۷۲)، *تاریخ روان‌شناسی نوین* ج ۲، ترجمه علی‌اکبر سیف، حسن پاشا شریفی، خدیجه علی‌آبادی و جعفر نجفی زند، تهران: رشد، چاپ دوم.
- ۱۲- صالحی، سیدعلی (۱۳۸۳). *گزینۀ اشعار سید علی صالحی*، تهران: مروارید.
- ۱۳- فدایی، فرید (۱۳۸۱). *کارل گوستاو یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او*، تهران: دانژه.
- ۱۴- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). *شاهنامه* ج ۸، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، چاپ سوم.
- ۱۵- فون‌فرانتس، ماری لوییز (۱۳۷۷). «فرایند فردیت»، *انسان و سمبول‌هایش*، نوشته کارل گوستاو یونگ [و دیگران]، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی، ۳۴۸-۲۳۷.
- ۱۶- کاکس، دیوید (۱۳۷۸). *روان‌شناسی تحلیلی: مقدمه‌ای بر اثرک گ یونگ*، ترجمه سپیده رضوی، تهران: اندیشه‌وران.
- ۱۷- کهنمویی‌پور، ژاله؛ خطاط، نسرين دخت؛ افخمی، علی (۱۳۸۱). *فرهنگ توصیفی نقد ادبی (فرانسه - فارسی)*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۸- مدرسی، فاطمه (۱۳۹۰). *فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۹- مزدپور، کتابون (۱۳۶۹). «شالوده اساطیری شاهنامه»، *فرهنگ*، کتاب هفتم، پاییز، ۷۸-۵۳.
- ۲۰- مورنو، آنتونیو (۱۳۸۰). *یونگ، خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- ۲۱- میرصادقی، جمال؛ میرصادقی، میمنت (۱۳۷۷). *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*، تهران: کتاب مهناز.
- ۲۲- میرفخرایی، مهشید (۱۳۶۹). «اسطوره کاووس در گذر زمان»، *فرهنگ*، کتاب هفتم، پاییز، ۲۱۶-۱۹۷.
- ۲۳- ولک، رنه (۱۳۷۵). *تاریخ نقد جدید* ج ۳، ترجمه سعید ارباب شیروانی، تهران: نیلوفر.
- ۲۴- هال، کالوین اس؛ نوردبای، ورنون جی (۱۳۷۵). *مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ*، ترجمه محمدحسین مقبل، تهران: مرکز فرهنگی انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- ۲۵- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.